

سوژه خنده

من معلم بودم. سال ها قبل ماشینی را با قیمت نامشخص، رنگ نامشخص، زمان تحویل نامشخص و قطعات نامشخص پیش خرید کردم و هنوز دارم اقساطش را پرداخت می کنم. تانی دانه چندسال بعد کارخانه به قیمت روز با من تسویه کند! با چنین ماشینی روزی نبود که وارد مدرسه شوم و به در مدرسه نمانم و سوژه خنده دانش آموزان نشوم. این بود که تصمیم گرفتم پس از بازنشستگی، مربی آموزشگاه رانندگی همان محله شوم و از دانش آموزانی که پس از گذراندن دوره دبیرستان قصد حضور در آن آموزشگاه را دارند، انتقامم را بگیرم. (کاش سراغ انتقام گرفتن از دانش آموزان نمی رفتم و به همان پاک کردن جواب درست برگه های امتحانی آن ها و جایگزین کردن جواب غلط اکتفا می کردم!) در آموزشگاه رانندگی همه تجربیات و دانسته های نداشته ام را با همان ماشین به هنرجویان منتقل می کردم تا روزی مثل من رانندگی کنند و سوژه خنده دیگران شوند. تا اینکه امروز گیر یکی از دانش آموزان سرتق مدرسه افتادم که عاشق سرعت است! با سرعتی در حال رانندگی با این ماشین فکسنی ماست که هر آن ممکن است قطعات آن به پرواز درآید و آپشن مرگ ما فعال شود! عقر به کیلومترش به نهایت سرعت چسبیده و کروز نداشته اش فعال شده است و پایین بیا هم

نیست! هر دو اشک می ریزیم؛ دانش آموز سابق و هنرجوی کنونی از اینکه رانندگی یاد گرفته است، اشک شوق می ریزد و من اشک ندامت! به هر جا و هر که فکرش را بکنید، مالانده و بیچانده بودم. دنده عقب از پارکینگ آمدم بیرون. یک عابر پیاده را زیر گفتم و وارد پارکینگ شدم. همه همسایه ها ماشین های شان را بیرون پارک می کردند! در هر پارک دوبلی ماشین جلویی هاچ بک می شد و ماشین پشتی مینی بوس! مرگ در ماشین خودم بادست فرمان کسی که می خواستم از او انتقام بگیرم، عقوبت کارهای خودم! لاشه فقط خدا کند نیروی انتظامی لاشه این ماشین را روی سکودر پلیس راه به عنوان درس عبرت قرار ندهد. چون دانش آموزانم ماشین من را می شناسند و باز سوژه خنده می شوم! داشتم آماده مرگ می شدم که در کسری از ثانیه، ماشین خاموش شد و پس از دقایقی خود به خود متوقف شد. سخنگوی ماشین که حضورش روی این ماشین قفل بود گفت: «به دلیل پرداخت نکردن اقساط خودرو، از این لحظه خودرو شما گران لم یکن تلقی می شود تا هنگامی که به قیمت روز تسویه شود! برای دریافت خدمات کمتر، به نمایندگی های مجاز مراجعه بجا نفرمایید. مانع کسب است!» «گفتم! از کجا بیارم بدم؟ داشتیم می مردیم، راحت می شدیم!



صفحه ۷
۱۱ آذر ۱۴۰۲
شماره ۹۰

علی سلاجقه، رئیس سازمان حفاظت محیط زیست:

نمی توانم قول بدهم در زمستان مازوت سوزی نداشته باشیم

(ایسنا)

بایدن:

نمی توانم قول بدهم چیزها یادم بماند... چی داشتیم می گفتیم؟



عزت... زرغامی، وزیر میراث فرهنگی:

نمی توانم قول بدهم پل های تاریخی را ایزوگام نکنیم. خب باران می آید، خراب می شوند.



محمد حسین مهدویان، کارگردان:

نمی توانم قول بدهم فصل های جدید «زخم کاری» را نسازم. از مالک دست کم ۳ تا ۵۶ قسمت دیگر درمی آید.



پرنس جان:

نمی توانم قول بدهم مالیات ها را زیاد نکنم.



عباس علی آبادی، وزیر صمت:

نمی توانم قول بدهم خودرو بازی نکنیم. اصلا شما خودت بیا یک بازی پیشنهاد بده.

